

درباره کوری رودکی

عبدالرحمان طاهر جانف

ترجمه میرزا ملا احمد

از معاصران رودکی، ابوزرعه (ابوزراعه) معمري گرگانی، دقیقی، ابوحيان توحیدی و فردوسی، و نیز مؤلفان پس از او، ناصر خسرو و نورالدین محمد عوفی او را کور دانسته‌اند، به علاوه ابوحيان توحیدی و عوفی دقیقاً تأیید می‌کنند که او کور مادرزاد بود. این اطلاعات را تقریباً همه آن‌هایی که راجع به رودکی نوشته‌اند، تکرار نموده‌اند. درست است که درباره کوری رودکی، سمعانی، نظامی عروضی و مؤلف تاریخ سیستان خاموش مانده‌اند، ولی سکوت را نمی‌توان تردید به شمار آورد، همه مؤلفانی که راجع به ابوالعلا معری نوشته‌اند، از کوری او یاد نکرده‌اند. مثلاً ابوزکریا یحیی تبریزی شاگرد ابوالعلا معری در شرح بر اشعار استاد خود درباره کوری او نه در مقدمه، نه در جای دیگر کتاب چیزی نگفته است.^۱

بعضی دانشمندان اروپایی نیز به نایبایی رودکی اشاره کرده‌اند. بار اول ه. اته و پس از او و. جکسن، ا. براون، ا. پیزی، ج. دارمستر و ا. کریمسکی در این امر شک نموده‌اند، زیرا در اشعار رودکی تصویرهای بصری خیلی زیادند. البته آنان نایبایی رودکی را به بد شدن وضعیتش در دربار مربوط نکرده‌اند. بعدتر فرضیه‌ای راجع به کور کردن رودکی به

۱. ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی. شرح سقط الزند، نسخه خطی دانشگاه دولتی لنین‌گراد، شماره ۸۴۷.

دلیل انتسابش به اسماعیلی‌ها و قرامطه به وجود آمد. براون در خصوص توجه رودکی به اسماعیلی‌ها، مطابق میل ممدوحش نصر بن احمد که گرایش اسماعیلی داشت، به شعری از معروفی بلخی شاعر قرن دهم میلادی استناد می‌کند که گفته است:

از رودکی شنیدم سلطان (استاد) شاعران اندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی
بعدتر کریمسکی «فلاکت زندگی رودکی» را به سرنوشت ممدوحش نصر دوم که
طبق اطلاعات سیاست‌نامه، با جنبش قرمطی‌ها همراه شده و معزول گشته بود، مربوط
دانسته است.

سعید نفیسی در کتابش این مباحث را پی گرفت. او اشعاری از رودکی آورده که در
آن‌ها تصویر شراب، دلبران، گل‌ها، و امثال این‌ها هست و نتیجه می‌گیرد که رودکی کور
نبوده است. عقیده او با تصریح برخی منابع مغایر بود. وی در توضیح عبارتی در این باره
که در شرح منینی بر تاریخ عتبی آمده، به نقل از شرح دیگر این کتاب با عنوان *بساتین
الفضلا و ریاحین العقلا* تألیف حمیدالدین ابو عبدالله محمود بن عمر نجاتی نیشابوری - با
تاریخ کتابت ۷۶۰ق - استناد می‌کند که در آن عباراتی آمده است که حاکی از کور کردن
رودکی است: «و یخاطب الروذکی شاعر مفلق و مطرب فایق استاد منسوب الی رودک نسف
کان ملازم نوح بن منصور و قد سمل فی آخر عمره.» وی علت کور کردن را شرکت رودکی در
جنبش قرمطی و سرکوبی قرمطی‌ها در آخر حکمرانی نصر دوم ذکر می‌کند که در
سیاست‌نامه نظام‌الملک و نیز در فهرست ابن ندیم بدان اشاره شده است.^۱

نظر سعید نفیسی را اکثر دانشمندان ما قبول کردند: ی. برتلس، م. زند، م.
گراسیموف، ا. برتلس، ع. میرزایف، خ. میرزازاده و دیگران. اینان در تأیید این نظر
شعرهایی از رودکی را که شامل تصویرهای بصری است به عنوان شاهد می‌آورند:

خورشید را ز ابر دمد روی گاه گاه	چونان حصاری که گذر دارد از رقیب
لاله میان کشت بخندد همی ز دور	چون پنجه عروس به حنا شده خضیب
وان زنخدان به سیب ماند راست	اگر از مشک خال دارد سیب
زلف تو را جیم کی کرد آن که او	خال تو را نقطه آن جیم کرد
وان دهن تنگ تو گوئی کسی	دانگکی نار به دو نیم کرد

۱. سعید نفیسی، محیط زندگی و... صص ۵ - ۴۰۴.

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی
شعرهایی که در آن تصریح کرده با چشم دیده است:

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه

در راه نشابور دهی دیدم بس خوب انگشته او را نه عدد بود و نه مرّه

پوپک دیدم به حوالی سرخس بانگک بر برده به ابر اندرا

مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می شتافت^۱
ی. برتلس در تأیید این نظر ترجمه قصیده «شکایت از پیری» را می آورد که در آن راجع
به زندگی شاد و سرخوشانه و بی غم شاعر، خریدن کنیزکان ترک، دختران زیبایی که
حیران و شیدای او بودند و به شب‌ها پنهانی نزد او می آمدند سخن می راند و می نویسد:
«آیا می توان باور کرد که این جوان سبک سر، شیفته دختران زیبا، کور مادرزاد باشد؟
ظاهراً زیبارخان به ملاقات شخص کور میل نداشتند.» ی. برتلس با ذکر مطلبی، که سعید
نفیسی از شرح تاریخ عبی آورده، نتیجه می گیرد که شاعر تحت حمایت و پشتیبانی
بلعمی قرار داشت و تقریباً در سال ۹۳۷م ظالمان او را بی رحمانه کور کردند. ی. برتلس
اشاره به کور کردن را در بیتی از رودکی که آن را سوزنی تضمین کرده است، پیدا می کند:
صدر جهان! جهان همه تاریک شب شدست از بهر ما سپیده صادق همی دمی
وی این بیت را او چنین توضیح می دهد: «من ناتوان، بی نوا و کورم، تو هنوز از همه
چیز محروم نگشته ای، مدد رسان، آخر من از بهر تو به این گرفتار شدم.»^۲

م. زند گفته های ابوعلی محمد بن احمد دقیقی بلخی (د: ح ۶۷۷) معمری، فردوسی،
ناصر خسرو و عوفی را درباره کوری رودکی می آورد و با اشعار رودکی که ابیاتی از آن را
پیش از این دیدیم و نیز بیت زیر از قصیده «شکایت از پیری» نظر آنان را رد می کند:
همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود^۳
ویس و رامین، گرگانی، فخرالدین اسعد، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران،
۱۳۳۷ ش.

۱. ی. برتلس، همان، ص ۱۳۲.

۲. ترجمه روسی، ی. برتلس.

۳. م. زند. صاحب قران شاعری، استاد رودکی، ص ۲۸.

وی در باره نظر فردوسی در این باب که رودکی هنگام نظم کلیله و دمنه تیره چشم بود می‌گوید: فردوسی برای استفاده منابع تاریخی و ادبی فرصت نداشت و به روایات شفاهی راجع به رودکی قناعت کرده است.

وی در کتاب آخرین خود شش قرن شهرت می‌نویسد: «رودکی در سال ۹۳۷ م مرثیه غم‌انگیزی در وفات شهید بلخی سروده است. ولی ظاهراً سال بعد (۹۳۸ م) رودکی را از دربار سامانیان می‌رانند و به مجازات سختی محکوم می‌کنند که در شرق قرون وسطی رایج بود، یعنی کور کردن.»^۱

درباره کور کردن رودکی م. م. گراسیموف خیلی مفصل بحث کرده است. او بیت‌های زیر را که تصویرهای بصری دارند، نقل می‌کند:^۲

گونه یاقوت سرخ گیرد و مرجان چند از او سرخ چون عقیق یمانی

چند از او لعل چون نگین بدخشان چشم خورشید را بینی تابان
ور به بلور اندرون بینی گویی گوهر سرخ است به کف موسی^۳ عمران

بیار آن می‌که پنداری روان یاقوت نابستی و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی
به پاکی گویی اندر جام مانند گلابستی به خوشی گویی اندر دیده بی خواب خوابستی^۴

وار آذر گذشت و شعله آن شعله لاله را زمان آمده

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو رنگ از پی رخ ربوده بو از پی مو
گلرنگ شود چو روی شویی همه جو مشکین گردد چو مو فشانی همه کو^۶
زلفت دیدم سر از جهان پیچیده و اندر گل سرخ ارغوان پیچیده^۷
م. گراسیموف بنا بر ابیات یاد شده نتیجه می‌گیرد: «رودکی نه تنها در جوانی، بل که در

۱. م. زند، شش قرن شهرت، ص ۶۳، و نیز - مقاله «رودکی»، مجله مسائل ادبیات، مسکو، ۱۹۵۸ م، ش ۱۰ صص، ۸۷ - ۱۷۴. [به زبان روسی].

۲. در کتاب، ترجمه شعرهای رودکی، بدون ذکر نام مترجم آورده شده است. م. گراسیموف در ص ۱۳ به ندانستن زبان‌های عربی و تاجیکی اقرار کرده است. ما در همه موارد اصل شعرها را آورده‌ایم.

۳. آثار رودکی، صص ۳ - ۳۲.

۴. آثار رودکی، ص ۱۰۴.

۵. همان، ص ۶۶.

۶. همان، ص ۱۲۴.

۷. همان، ص ۱۲۵.

بزرگسالی هم بینا بوده است.» او سپس می‌نویسد: «در اشعار زیادی که از رودکی به ما رسیده، در تصویرهای بصری، رنگ‌ها به نظر نمی‌رسند، در این ابیات اشیای محیط از طریق حس‌های لامسه، شامه و، به ندرت، سامعه ارائه شده است. این شعرها که در آن‌ها تصویرهای بصری و رنگ‌ها به نظر نمی‌آیند و مضمون معنوی دارند، بدون شک مربوط به دوران پیری اوست که برخی از آن‌ها دارای پند و اندرز است و در سایر آن‌ها آهنگ غم و غصه شنیده می‌شود.»

وی برای مثال ترجمه ابیاتی از «شکایت از پیری» را نقل می‌کند و می‌نویسد: «رودکی راجع به شراب سخن رانده، نه رنگ و بوی آن، بل که جنبه‌های دیگر آن را نشان می‌دهد.»^۱

می آرد شرف مردمی پدید آزاده‌نژاد از درم‌خرید
.....
فراوان هنر است اندرین نیید

حتی شعرهایی که به زیباژخان اختصاص دارند، از رنگ‌های معمولی بری‌اند:^۲
بی‌قیمت است شکر از آن دو لب اوی کاسد شد از دو زلفش بازار شاه بوی^۳
از گیسوی او نسیمک مشک آید و از زلفک او نسیمک نسترن^۴
و آن زنخدان به سبب ماند راست اگر از مشک خال دارد سبب^۵
گراسیموف می‌نویسد: «کاملاً عیان است که این شعرها را شاعری گفته است که برای او تصویرهای بصری اکنون بیگانه‌اند. این از لحاظ روانی کاملاً مدلل است: رودکی بینایی را گم کرده به درک نواز محیط می‌پردازد و تصویرهای تازه پیدا می‌کند.»^۶
م. زند بیت‌های زیر را سند کور کردن او می‌داند:^۷

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت سه پیراهن سلب بودست یوسف را به عمر اندر
یکی از کید شد پرخون، دوم شد چاک از تهمت سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

۲. همان، ص ۱۶۰.

۱. م. گراسیموف، همان، ص ۱۶.

۵. همان، ص ۵۵.

۴. همان، ص ۱۲۳.

۳. آثار رودکی، ص ۱۰۸.

۶. م. گراسیموف، همان، ص ۱۷.

۷. م. زند، صاحب قران شاعری، استاد رودکی، ص ۲۸.

رخم مانند بدان اول، دلم مانند بدان ثانی نصیب من شود در وصل، آن پیراهن دیگر^۱ در این شعر رنج و محنتی که به رودکی رسیده به صراحت بیان شده است. شاعر از جزای ناعادلانه شکایت می‌کند. به او تهمت زدند، فریبش دادند و کورش کردند. شاعر احتمالاً شعرهای دیگری نیز با مضامین مشابه سروده بوده که به ما نرسیده است. این که شاعر به این امر مستقیماً اشاره نکرده، طبیعی است. شخص نایبنا معمولاً درباره‌ی از دست دادن بینایی، به خصوص اگر ناگهان و غیرطبیعی صورت گرفته باشد، با بی میلی حرف می‌زند. این امر را ما در برخورد با نایبنايان تجربه کرده‌ایم.^۲ بعد م. گراسیموف مصراع زیر از «شکایت از پیری» را می‌آورد:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود^۳

و می‌گوید که امکان ندارد دندان‌ها حتی در پیرمردان یک‌باره بریزند.^۴ ظاهراً او می‌خواهد بگوید که هنگام سوزاندن چشمان رودکی می‌توانستند دندان‌های او را بکنند، هر چند این حرف را نزده است. او چنین می‌شمارد که گواهی دقیقی، معمري، فردوسی و ناصر خسرو به کوری رودکی مربوط به اواخر زندگی شاعر است.^۵ او جمجمه و استخوان‌های صورت رودکی را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که «رودکی با تکه آهن داغ کور شده است»،^۶ در این مورد «تخم چشم صدمه ندیده است و ظاهراً حتی تغییر شکل هم نداده است».^۷ «تفاوت کاسه سر با کاسه سری دیگر از پنج‌رود نشان از تغییر سخت قسمت وسط و گوشه بالای چشم استخوان پیشانی دارد. چنین معلولیت استخوان را فقط چنین توضیح می‌توان داد که ... عصب فوقانی چشم و عصب پلک بالایی صدمه دیده‌اند... صرف نظر از بد بودن حالت جمجمه هم عناصر قسمت درونی کاسه چشم عیان است. حتی استخوان نازک جدار و کاسه چشم خراب نشده است.» هیچ علامتی از درآوردن چشم پیدا نشده است، از این رو گراسیموف چنین می‌پندارد که رودکی «فقط از بیرون با داغ کردن»^۸ کور شده بود.

وی از این جا به نتیجه مهمی می‌رسد که «چنین تغییرات گوشه فوقانی کاسه چشم

۱. آثار رودکی، ص ۷۷؛ شکل دیگر مصراع آخر: نسیم وصل تو مانند بدان پیراهن دیگر.

۲. م. گراسیموف، همان، صص ۱۸ - ۱۷.

۳. آثار رودکی، ص ۲۵.

۴. م. گراسیموف، همان، ص ۲۱.

۵. همان، صص ۳ - ۲۱.

۶. همان، صص ۱۶ - ۱۵.

۷. همان، ص ۷۹.

۸. همان، ص ۸۰.

نمی توانست یک باره صورت بگیرد. از لحظه کور کردن سال ها گذشته تا گوشه چشم آن شکلی را پیدا کند که ما در حال حاضر مشاهده می کنیم. این که برای این تغییرات چه مدتی لازم بوده، تخمین زدن آن دشوار است...» سپس مؤلف درباره زنی می گوید که: «عصب صورتش آسیب دیده بود. بیماری هژده سال طول کشید و معلولیت اعصاب در مجمله اثر خود را به طور روشن گذاشته بود.»^۱

در اسکلت «مهره دوم کمر هنگام زنده بودن شکسته شده بود. خمیدگی شکسته دیگر جوش نخورد... این شکستگی فقط در ابتدا دردناک بود... دنده ها همه باقی مانده اند. سه تای آن ها از طرف چپ (۹، ۱۰، ۱۱) در زمان حیات با یک ضربه شکسته شده بودند. دنده ها خیلی پیش از مرگ جوش خورده اند. هر سه دنده و مهره با ضربه سخت سلاح کند شکسته شده اند. شکسته شدن دنده و خمیدگی مهره (نه ترک خوردن) نشان آن است که این حادثه بعد از پنجاه - شصت سالگی به وقوع پیوسته است، زمانی که استخوان ها، از جمله دنده ها، ترد می شوند. لذا روند جوش خوردن دنده ها طولانی و آهسته بود که پیدایش استثنائیت خاردار از آن شهادت می دهد». بعد گراسیموف راجع به کمر و لگن خاصره سخن می راند و نتیجه می گیرد: «همه این ها خصائص سنی اسکلت آدمی است که از ۷۵ سال کم تر نیست. با وجود این، مرد چابک بود و بسیار راه می رفت.»^۲ در شکل مجمله و شکل مهره های گردن اثر تغییراتی آشکار است که به عادت فرد در راه رفتن با حالت سر به عقب مربوط است^۳ و برای توضیح این نکته، مؤلف مشاهدات خویش را از رفتار نابینایان ذکر می نماید: «نه فقط سر، بل که همه قسمت بالایی بدن سخت به عقب رفته بود. چشمان کور او گویا به بالای سر من می نگرستند. معمولاً نابینایان بی راهنما، عادت دارند این طور راه بروند.»^۴ این ها دلایل م. گراسیموف بود در باره این که رودکی را کور کرده اند.

۱. برتلس و ع. میرزایف نظر سعید نفیسی را درباره کور کردن رودکی تأیید می کنند. ولی با قرمطی بودن رودکی چندان موافق نیستند. ۱. برتلس می نویسد که رودکی که «در موارد معین چند قصیده اسماعیلی سروده است، پس از معزول شدن نصر دوم و سرکوبی اسماعیلی ها، ممکن بود از طرف حاسدان و ریاکاران، قرمطی اعلان گردیده به تعقیب

۱. همان، ص ۸۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۸۴.

۴. همان، ص ۳۸.

سخت گرفتار شود»^۱.

عبدالغنی میرزایف سعی می‌کند نظر سعید نفیسی را بهتر مستند سازد و اختلاف‌ها را رفع نماید. به نظر او شهادت ابوزراع، دقیقی، فردوسی، و ناصر خسرو باید اشاره به ضعف بینایی شاعر در آخر عمر، به سبب پیری، باشد نه نایبایی، و این ضعف پیش‌تر از زمانی که وی مورد بی‌مهری بلعمی قرار گرفته، پیش آمده‌است، یعنی خیلی پیش از زمانی که رودکی کلیله و دمنه را به نظم درآورده بود. طبق اطلاع مؤلف *سَلَمَ السَّمَوَاتِ* در سال ۳۲۰ ق / ۹۳۲ م نظم کلیله و دمنه به پایان رسیده‌بود. سپس عبدالغنی میرزایف می‌گوید: «احتمال دارد دشمنان رودکی صرف نظر از ضعف بینایی او و پیری‌اش، او را کاملاً کور کرده و از دربار رانده باشند»^۲.

میرزایف در پانویشت می‌نویسد: «توجه به نوشته ابوحیان توحیدی فکر کور یا کور مادرزاد بودن رودکی را دوباره مطرح کرد. این مؤلف در کتاب *الهُوَامِلُ وَ الشَّوَامِلُ* از قول ابوعلی مسکویه که از معاصران رودکی است، می‌گوید که این شاعر کور مادرزاد بوده‌است. در آخرهای سال ۱۹۵۷ م فروزانفر به مناسبت برگزاری جشن هزار و صدمین سال تولد رودکی در ایران در مجله *اطلاعات هفتگی* (ش ۸۳۳) مقاله‌ای نوشت و بنابراین اطلاعات کور مادرزاد بودن رودکی را تأیید نمود. باید گفت که این اطلاعات به طور کلی جنبه نقلی دارد، یعنی سخن خود ابوعلی مسکویه نیست و قبول بدون قید و شرط آن درست نیست»^۳.

درباره کور کردن رودکی خالق میرزازاده^۴ و دیگران هم اظهار نظر کرده‌اند.

سعید نفیسی در مجله *دانشکده ادبیات*، شماره ویژه جشن یکهزار و یکصدمین سال تولد رودکی، سخنرانی خود، چند نکته تازه درباره رودکی، را چاپ کرد که در آن راجع به سخنان ابوحیان توحیدی چنین می‌نویسد: «دیگران نیز این نظر را تکرار کرده‌اند که با واقعیت منطبق نیست ولی جای تعجب است که این سخن غلط درباره رودکی در گذشته دور نزدیک به دوران رودکی گفته شده‌است.» بعد او بیت‌هایی را که دال بر بینایی رودکی

۱. ا. برتلس، «رودکی و قرمطیان»، در مجموعه *رودکی و زمان او*، ص ۷۸.

۲. عبدالغنی میرزایف، *ابوعبدالله رودکی*، صص ۹ - ۱۲۲؛ *همو*، *رودکی و جریان زندگی او*، صص ۴۳ - ۳۹.

۳. همان، ص ۱۲۲ (پانویشت)؛ *همو*، *رودکی و جریان زندگی او*، ص ۴۵، توضیح ۱.

۴. خالق میرزازاده، *رودکی پایه‌گذار ادبیات کلاسیک تاجیک*، ص ۸ [به زبان روسی].

است نقل می‌کند که ما اکثر آن‌ها را پیش از این آوردیم. نفیسی این چند بیت را نیز علاوه بر آن‌ها آورده‌است.

تا جهان بود از سر مردم فراز کس نبود از راه^۱ دانش بی‌نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان راز دانش را به هر گونه زبان
گرد کردند و گرمی داشتند تا به سنگ اندر همی‌بناشتند
دانش اندر تو^۲ چراغ روشن است وز همه بد بر تن تو جوشن است^۳
او تأیید می‌کند که مؤلف این شعر بی‌شک بینا بوده، خواندن می‌توانست، و آنچه را بر روی سنگ نوشته شده، خوانده‌است. بعد او می‌نویسد که در جایی که ادیسی نشان داده‌است، استخوان‌های رودکی را پیدا نموده‌اند و در کاسه چشمی جمجمه اثر سوختگی را یافته و ثابت کرده‌اند که اثر چیز داغی است که به چشم خزانده‌اند. و نیز شکسته شدن مهره‌های پشت آشکار شده‌است. طوری که متخصصان تأیید می‌کنند، برای کور کردن، رودکی را روی آتش خم کرده‌اند، او مقاومت کرده و در این وقت ستون فقرات او شکسته‌است. در محیط زندگی ... سعید نفیسی نظر کور کردن رودکی را تکرار می‌کند و همان دلیل‌ها را می‌آورد.^۴

این‌ها دلایلی است که برای کوری رودکی آورده‌اند و پیداست که دلایلی ضعیف، مبتنی بر یک مأخذ واحد و غیر قابل اعتمادند. بنابراین، فرضیه کوری رودکی نزد همه دانشمندان قانع‌کننده نیست. اساس فرضیه کوری رودکی را پیش از همه به طور جدی صدرالدین عینی، بعدتر ذبیح‌الله صفا و بدیع‌الزمان فروزانفر سست نمودند. این فرضیه را ا. سمنوف هم قبول نداشت. وی در مقاله «دو شاعر بزرگ قرن دهم (رودکی و دقیقی)» هر چند سخنان دارمستتر را درباره آن که رودکی بعضاً کوری خود را فراموش

۱. در منابع دیگر به جای «راه» واژه «راز» آمده‌است که صحیح‌تر است - م.

۲. در متن منابع بیش‌تر به جای «تو»، «دل» ذکر شده‌است که صحیح‌تر است. - م.

۳. سعید نفیسی، «چند نکته تازه درباره رودکی»، مجله دانشکده ادبیات، ۱۳۳۸ ش، ش ۴ - ۳، صص ۲۱۳۹.

۴. سعید نفیسی، محیط زندگی ...، صص ۳۳۲، ۴۰۴، ۴۰۹. این نظر را عبدالعلی دستغیب نیز در مقاله «رودکی»

در مجله پیام نوین (۱۳۴۳ ش)، سال ۷، ش ۳، ص ۳ - ۵۲ بیان نموده‌است. به کتاب‌های رودکی سمرقندی،

خطیب رهبر (تهران ۱۳۴۳ ش) و هوشنگ مستوفی، شعرای بزرگ ایران (تهران ۱۹۳۴ م) دست نیافتیم.

می‌کند نقل می‌نماید، ولی بعد او را شاعر نابینا می‌نامد.^۱ او در مقاله «زمان رودکی» شاعر را نابغه کور می‌نامد.

صدرالدین عینی در سال ۱۹۴۰ م درباره بی‌اساس بودن شک دانشمندان به کوری رودکی اظهار نظر کرده بود. ضمناً او از ابوالعلا معری و نیز طاهر خواجه ضریری بخارایی که کور مادرزاد بوده و به سال ۱۸۶۰ م وفات کرده است (ولی شاعری خوب و عالمی برجسته بود که شاعر معروف، شاهن از شاگردان وی به شمار می‌رفت) و نیز از دانشمند دیگر کور مادرزاد، موسی خواجه، یاد می‌کند.^۲ در ضمیمه عینی از کتاب نمونه ادبیات ایران اثر میرزا محسن ابراهیمی، شعر ابوزراعۀ معمری را نقل می‌کند:

اگر به دولت به رودکی نه همسانم عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم
اگر به کوری چشم، او بیافت گیتی را ز بهر گیتی من کور بود نتوانم
هزار یک زان کو یافت از عطای ملوک به من دهی، سخن آید هزار چندانم^۳
عینی می‌نویسد: «وقتی که یک شاعر هم‌زمان رودکی، کوری او را تصدیق می‌کند و کسب ثروت بسیار (گیتی) را در حالت کوری به او نسبت می‌دهد، نابینای مادرزاد بودن او (رودکی) بی‌شک و شبهه اثبات می‌شود.»^۴ او همچنین ابیات فردوسی را درباره آفریدن مثنوی کللیه و دمنه نقل می‌کند:

به تازی همی بود تا گاه نصر بدان گاه که شد در جهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور اوی که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی دری بگفتند و کوتاه شد داوری
گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین در آگنده را^۵
عینی تأکید می‌کند که فردوسی با این بیت که می‌گوید:

گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند
کوری رودکی را تصدیق می‌کند. چون که اگر او کور نمی‌بود، ترجمه کللیه و دمنه را برای

۱. ۱. سمنوف، «دو شاعر بزرگ قرن دهم»، ص ۴۸.

۲. ص. عینی، استاد رودکی، ص ۳۱، توضیح [به حروف لاتین].

۳. همان، ص ۲۸.

۴. همان، همانجا.

۵. همان، ص ۲۹.

نظم کردن پیش او نمی خواندند، بل که می دادند خودش بخواند و به نظم برگرداند.^۱ ذبیح الله صفا نیز دلیل های نفیسی را مورد شک قرار می دهد.^۲ در کنار قول نجاتی نیشابوری، راجع به کور کردن رودکی، صفا گفته های ابوزرعه معمری، دقیقی و ناصر خسرو را می آورد. دقیقی درباره رودکی گفته است:

استاد شهید زنده بایستی وان شاعر تیره چشم روشن بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی با لفظ خوش و معانی رنگین^۳
عبارت «تیره چشم روشن بین» را ناصر خسرو نیز در این بیت تکرار می کند:

اشعار زهد و پند بسی گفتست آن تیره چشم شاعر روشن بین^۴
ذبیح الله صفا از اثر ابو حیان توحیدی نقل قول می کند. در کتاب الهوامل و الشوامل آمده است: «وقیل للروذکی و کان اکمه و هو الذی ولد. اعمی! کیف اللون عندک؟ قال مثل الجمل.» ذبیح الله صفا، همانند عینی، بنا بر ابیات فردوسی، به این نتیجه می رسد که رودکی وقتی که کلیله و دمنه را می نوشت، کور بود.

بدیع الزمان فروزانفر برای کوری رودکی دلیل های قاطع می آورد.^۵ وی در سخنرانی که سال ۱۹۲۹ م به کوری رودکی اظهار شک نموده بود. آن زمان او به این دلایل استناد کرده بود: ۱. اشعاری که در آن ها فعل «دیدن» به کار رفته است (چادرکی دیدم، دهی دیدم، پوپک دیدم)؛ ۲. نقل قول مینینی از کتاب نجاتی؛ ۳. اشعاری که تصویرهای بصری دارند. او می گفت رودکی بینا بود و فقط در آخر عمر کور گردید. طوری که از سخنان فرودسی برمی آید، هنگام نوشتن کلیله و دمنه کور بود. بعد فروزانفر می گوید که نظر غلط او نتیجه دقیق بررسی نکردن مسأله و پذیرفتن دلیل های سست بوده است. او پس از آن که اشعار شاعر معروف عرب ایرانی نژاد بشار بن برد (۸۴ - ۷۱۴ ق) را که کور مادرزاد بود، دید، به این اعتقاد رسید که رودکی نابینای مادرزاد بوده است. بشار بن برد نابینایی مادرزادی خود را تصریح کرده است:

عمیت جنینا و الذکاء من العمی فجئت عجیب الظن للعلم موثلا
فروزانفر ۳۱ بیت را از اشعار بشار بن برد می آورد که او در آن ها می گوید که با چشم

۱. همان، صص ۹ - ۲۸. ۲. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ۱ / ۷ - ۳۷۶.

۳. ی. برتلس، همان، ص ۱۴۳. ۴. فروزانفر، همان، صص ۴ - ۱۰۳.

۵. همان، ص ۱۳۲.

خود دیده‌است. اینک چندی از آن‌ها:

انت التي تشتقى عيني برؤيتها و هنّ عندي كماء غير مشروب
يا منظرًا حسنا رأيتهُ من وجهه جارئة فديته
ارعى بها النجم و ما رغبتى نجما بطرف العين لمّا
لم تنبسط فيه الى محرم حتى رأينا الصبح وضّاحا
فروزانفر به این نتیجه می‌رسد که ذکر عباراتی مانند: «دیدم»، «مشاهده کردم»، «نگاه
من به آن بود» جزء سنت‌های معمول بود که شاعر مجبور بود آن‌ها را رعایت نماید. آخر
شاعر نمی‌تواند چیزی را تصویر کند و بگوید که او ندیده‌است یا قادر به دیدن آن نیست،
برعکس او باید چیز تصویر شده را طوری ارائه نماید که شنوندگان باور کنند، تا که شعر
او در آن‌ها تأثیر کند. در اشعار بشار ابن برد این چنین تصویرهای بصری فوق‌العاده زیبا
هستند که ادیبان را هم به حیرت آورده‌اند. مثلاً سخن شناس عرب اصمعی (د: ۲۱۳ق/
۸۲۸م) نوشته‌است: «بشار نابینا به دنیا آمد، ولی در اشعارش به گونه‌ای اشیا را به هم
تشبیه می‌کرد که بینایان نمی‌توانستند.»

در باره تشبیه استادانه بیت

كانَ مثار النقع فوق رؤوسنا و اسيفنا ليل تهاوى كواكب
از او پرسیده‌اند: «تو این را چه طور آفریدی، تو که نه عالم را و نه اشیا را ندیده‌ای؟» او
جواب داده‌است: «نابینایی، روشن بینی را افزون می‌کند.»

فروزانفر همچنین تأکید می‌کند که در آثار ابوالعلا معری، که در چهار سالگی پس از
آبله از بینایی محروم شده بود، تشبیهات زیاد زیبایی وجود دارد.

نجاتی در کتابی که ۳۹۲ سال پس از وفات رودکی نوشته، معلوم نیست این اطلاع «و
قد سمل في آخر عمره» را از کجا یافته‌است. به نظر فروزانفر شهادت معاصران رودکی،
ابوزرعه معمري گرگانی، دقیقی، فردوسی و ابوحيان توحیدی در کتاب الهوامل والشوامل
که شامل سؤال‌های مؤلف از ابوعلی مسکویه است قابل مقایسه با عبارت نجاتی نیست.
آن‌ها هم‌زمانان جوان رودکی بودند و در بررسی و نقل اطلاعات خیلی دقیق و احتیاط‌کار
بودند. روشن است که نابینایی رودکی بر همه معلوم بوده‌است. وگرنه ابوعلی مسکویه
در پاسخ‌های خود به ابوحيان نظر او را رد می‌کرد. علاوه بر آن گواهی ناصر خسرو و
عوفی نیز هست. همه این‌ها قابل قبول نبودن اطلاع نجاتی را تأیید می‌کنند.

به این ترتیب ما به طور مختصر همه نظریات محققان را راجع به این مسأله، که در دسترس بود، نقل کردیم. ما این نظرها را تاکنون بدون نقد طرح کردیم تا خوانندگان خود در خصوص ضعف و قوت دلیل‌های نقل شده قضاوت کنند و نظری را که قابل قبول می‌بینند بپذیرند، اما برای آن که نظر ما هم بی‌دلیل نباشد نظرها و سندهای مورد بحث را با نظر انتقادی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

چنان که دیدیم مهم‌ترین دلیلی که برای کور نبودن رودکی طرح شد، وجود تصویرهای بصری و تعبیر «من دیدم» در شعر اوست. بدیع‌الزمان فروزانفر با ذکر ابیاتی از بشار بن برد به طور واضح نشان داد که شاعران نابینا هم در تصویر اشیا طرز معمول را پیروی می‌کنند و همان تعبیرها را به کار می‌برند که بینایان و ایشان از قابلیت آفریدن تصویرهای بصری محروم نیستند. آن‌ها با استفاده از مواد فراوانی که شنیده‌اند و در حافظه آن‌ها ثبت شده‌است، به این امر دست می‌یابند.

اشعار شاعر نابغه نابینای عرب ابوالعلا معری (۱۰۵۸ - ۹۳۷ق) که ص. عینی و فروزانفر به آن‌ها اشاره کرده‌اند، نیز این امر را تأیید می‌کند. در اشعار معری تصویرهای زیادی بصری هستند که در آن‌ها شاعر با مشاهدات باریک خود مخاطب را مبهوت می‌کند. شعرهای «درعیات» او از این حیث جالب توجه‌اند. همان طوری که حنا الفاخوری در تاریخ الادب العربی نوشته‌است، در این قصیده‌ها «اوگاه زره را به موج آب و گاه به چشم ملخ تشبیه می‌کند، دندان‌دار شدن شمشیر، شکستن نیزه، فرسوده شدن زره و طرز دفاع سربازان را ترسیم می‌کند.»^۱ به عنوان نمونه شعرهایی که تصویرهای خوب بصری دارند، می‌توان بیت‌های زیر را ذکر نمود:

تظن به ذوب اللجین فان بدت له الشمس اجرت فوکه ذوب عسجد
و یطلع الفجر و فوق جفنه من النجوم حلیة لم تحرز
(این جا سپیده صبح به شمشیر برکشیده‌ای که نیام آن با سنگ‌های درخشان گران‌بها تزئین یافته، مانند شده‌است.)

لیلتی هذه عروس من الزنح علیها قلائد من جمان
و سهیل کوجنة الحب فی اللون و قلب المحب فی الخفقان
(سرخ‌ی سهیل ضرب‌المثل شده‌است - شرح تبریزی).

۱. حنا الفاخوری، تاریخ الادب العربی، ۲ / ۱۶۵، مسکو، ۱۹۶۴ م. [ترجمه روسی کتاب].

ثمّ شاب الدجى و خاف من الهجر
 هنگام جنگ رنگ شمشیر تغییر می یابد:
 فنطى المشيب بالزعران
 من اللبس او عصب يروقك او نصع
 بقول بدا فى سندس او مورّد
 خبّرتى ماذا كرهت من الشيب
 ب فلا علم لى بذنب المشيب
 ا ضياء النهار ام وضع اللؤ
 لو ام كونه كثر الحبيب

در تصویرهای بصری، تعبیر «من دیدم» (این یا آن چیز را) در آثار شاعران نایبای فارسی نیز دیده می شود. مثلاً در آثار محمدتقی بن عباس شوریده شیرازی (۱۲۷۴ق / ۱۹۲۶ - ۱۸۵۸م) که در هفت سالگی از بیماری آبله کور شده بود، در بسیاری از شعرهایش فعل های دیدم، می دیدم، بینم، می بینم، نمی بینم به کار رفته است. در دیوان او غزلی با ردیف «دیدم» موجود است:

در جلوه آن یک گل، صد باغ و چمن دیدم
 ای کاش تو هم دیدی این جلوه که من دیدم
 زلفین تو در هر مو صد چین و شکن دارد
 در هر شکن و چینش صد چین و ختن دیدم
 هر ماه به چندین بار دیدار تو می دیدم
 چون شد که به سالی هان یکبار نمی بینم
 پرده رها کن که صورت بینم
 گرچه به صورت کسی ندید پری را
 صد نظر انداختم تا یک نظر انداخت یار
 حلقه حلقه آن زلف سیه بر رخ تو
 ز آن نظر انداختن خود را نزار انداختم
 چهره لاله درخشد همه از تیره مفاک
 پیچد آن گونه که پیچد به سر آتش دود
 جز گوشه لب تو کز او انگبین چکد
 بر چهرهات روان عرق از التهاب حسن
 چار سرخ است که مقصود همه شش جهت است
 حالی آن سرخ و سفیدی که مرا در کار است
 می هم اندر کف من جلوه کند چون دم صبح
 می سرخ و گل سرخ و رخ سرخ و زر سرخ
 جام بلور سفید است می خلر سرخ
 از سر شب که شفق جلوه دهد منظر سرخ
 روز بختم چو شب گیسوی تو تاریک است
 زین سیه سرمه که در نورگس مستانه توست

ز گوشوار و بناگوش خود نظیر چه پرسی؟
 قران زهره و مه دیدی معاینه یا نه؟
 من به تنگی دهان تو ندیدم دهنی
 نماید دهن ت تا نسرایی سخنی
 به جز این سنبل خط کز سمن روی تو رُست
 سنبلی رسته ندیدم ز برگ سمنی
 باز آی ای الف قد خورشید خد که ما
 بی نون ابروی تو چو دال خمیده ایم^۱
 می بینیم که نه فقط رودکی، بل که بشار بن برد، معری و شوریده شیرازی نیز نابینایی
 خود را فراموش می کنند، حال آن که بر اساس این شعرها کسی کوری آن ها را انکار
 نمی کند.

رودکی می توانست برای تصویرهای بصری از ادبیات شفاهی مردم، که آن را خیلی
 خوب می دانست، و حتی از صحبت با بینایان که در بین آن ها همیشه اشخاصی هستند که
 اندیشه های خود را پر آب و تاب بیان می کنند و نیز از نظم عربی که با آن آشنایی خوب
 داشت، استفاده کند. تسلط رودکی بر شعر عربی را ی. برتلس و م. زند بنا بر بیت های زیر
 ثابت کرده اند:

جز به سزاوار میر گفت ندانم
 و ر چه جریرم به شعر و طایی و حسان
 مدح امیری که مدح ز اوست جهان را
 زینت هم ز او ی و فر و نزهت سامان
 سخت شکوهم که عجز من بنماید
 و ر چه صریع ابا فصاحت سبحان^۲
 به عقیده م. زند رودکی نه فقط زبان عربی را خوب می دانست، بل که اشعار عربی را
 به زبان فارسی ترجمه هم کرده است. حتی در میان اشعار اندکی که از رودکی تا امروز
 باقی مانده است، شعرهایی هستند که از عربی ترجمه شده اند:

من موی خود را نه از آن می کنم سیاه
 تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
 چون جامه ها به وقت مصیبت سیاه کنند
 من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
 م. زند این ابیات رودکی را ترجمه بیت های زیر از ابوالحسن علی بن العباس بن جریر

۱. شوریده شیرازی، دیوان اشعار، به کوشش حسن احسان نصیحی، تهران، ۱۳۲۵ ش / ۱۹۴۶ م، صص ۱۶، ۱۹،
 ۲۳، ۲۹، ۵۱، ۶۰، ۶۳، ۶۵ - ۶، ۷۲، ۹۳، ۹۴.

۲. ی. برتلس، همان، ص ۱۳۵؛ م. زند، «صنعت ترجمه در شعر تاجیکی قرن دهم» مجموعه رودکی و زمان
 او، صص ۱ - ۱۶۰.

(یا ژرجئوس) می‌داند که به ابن رومی (۸۳- ۲۲۱ ق/ ۹۶- ۸۳۵ م) مشهور است:

لم اخضب الشيب للغواني ابغى به عندهم و دادا
لكن خضابي على شبابي لبست من بعده حدادا^۱

رودکی می‌توانست از آثار شاعران عرب به مقدار کافی تصویرهای بصری پیدا کند. حنا الفاخوری نشان داده‌است که در شعر عرب، توصیف شراب^۲ چه قدر آمده، مثلاً در غزلیات ابوخضر جریر بن عطیة بن خضیر (۱۱۴- ۳۵ ق/ ۷۳۳- ۶۵۳ م).^۳

آثار مسلم بن ولید انصاری متخلص به صریح الغوانی (تولد بین سال‌های ۱۴۰- ۱۳۰ ق/ ۵۷- ۷۴۷ م در کوفه، و د: ۲۰۸ ق/ ۸۵۲ م در جرجان) «با آرایش‌ها و استعارات لطیف و باشکوه، و تعبیرهای فراوان، رنگین و ممتاز است. او استفاده از صنایع بدیعی را به حد کمال رسانده‌است».^۴ ا. ی. کراچکوسکی نوشته‌است: «خمیره‌های او قابل توجه‌اند... خمیره‌های او نه فقط با تصویر زندگی شهری ارزشمند است، بل که نمونه‌های بهترین آثار ابومسلم از نظر شعری نیز محسوب می‌شوند».^۵ ابوتمام حبیب بن اوس طایی (۲۲۸- ۱۸۰ ق/ ۸۴۳- ۷۹۶ م) استاد برجستهٔ وصف است. «او توصیف‌های گوناگونی از گل‌ها، بهار، باران، رعد و برق و امثال این‌ها را از خود به جا گذاشته‌است».^۶ این توصیف‌های دقیق و استادانه از چشم شاعر یگانه دور نمی‌ماند.

ابن رومی در تصویر طبیعت و اغذیه و شراب استاد بود. «در تصویرهای ابن رومی صور خیال بصری مقام بلندی دارد. زیبایی را بسیار دقیق درک می‌کند، اشکال و رنگ‌ها را با ظرافت بسیار تمیز می‌دهد».^۷ وی «به تصویر غذاها می‌پرداخت، زیرا غذاهای لذیذ را خیلی دوست می‌داشت و همیشه در آرزوی آن‌ها بود... خمیره‌های فراوانی به ابن رومی منسوب است که اکثر آن‌ها تقلیدی‌اند و مضمون تازه ندارند، اما تصویرها، مثلاً تصویر مرغ بریان، موز، انگور، نان‌های شیرینی و طرز پختن غذاهای لذیذ استادانه به

۱. م. زند، صنعت ترجمه در شعر تاجیکی، صص ۱- ۱۶۰.

۲. حنا الفاخوری، تاریخ الادب العربی، ۱ / ۱۸۶، مسکو، ۱۹۵۹ م.

۳. همان، ص ۲۳۷. ۴. همان، ص ۳۳۳.

۵. ا. ی. کراچکوسکی، آثار منتخب، ۲ / ۴۵۷، مسکو و لنین‌گرا، ۱۹۵۵ م.

۶. حنا الفاخوری، تاریخ الادب العربی، ۲ / ۱۶- ۱۵. ۷. همان، ص ۴۸.

وجود آمده‌اند.^۱ این‌ها شعرهایی است که رودکی می‌خواند و ترجمه می‌کرد. شک نیست که رودکی آثار شاعر معروف عرب ایرانی تبار، ابونواس، را خوب می‌دانست: «استاد بی‌نظیر خمیره‌سرا که در ادبیات عرب نوع مستقل شعر خمیره را آفریده و آن را به حد کمال رسانده‌است. ابونواس در تصویر شراب همه واژه و تعبیرهایی را که جهت بیان نمودن، بوی، لذت و اثر آن و... با توصیفات و تشبیهات بدیع مورد استفاده قرار داده‌است.^۲ از سوی دیگر شاعر نابغه می‌توانست از زبان مردم، از تماس با اطرافیان همه آن چه را که برای درک رنگ آمیزی عمومی، توالی رنگ‌ها ضروری است، بگیرد.

م. گراسیموف درک دقیقی تابش‌ها، درخشش و انعکاس نور را از طریق شنیدن، برای آدمی که کور مادرزاد است، غیرممکن می‌داند. او می‌نویسد: «هیچ‌گاه از سخن هیچ کسی، کور مادرزاد نمی‌تواند تابش‌های متنوع رنگ را درک کند، یعنی او نمی‌تواند بداند که تیغ در آفتاب چه‌سان می‌درخشد، نمی‌تواند تفاوت رنگ سرخ یاقوت را از لعل، عقیق و مروارید و گلاب را درک نماید.»^۳ در واقع طوری که ماتریالیسم دیالکتیک تعلیم می‌دهد، انسان عالم ظاهری را توسط احساس خود درک می‌کند. از این رو نایبنا نمی‌تواند مستقیماً رنگ را حس نماید و نسبت به اشیا تصور بصری حاصل کند. از سوی دیگر ماتریالیسم دیالکتیک تعلیم می‌دهد که انسان در درک پدیده‌های طبیعت فقط با احساس محدود نمی‌شود. او تصورات و احساساتش را به مفاهیم تبدیل می‌کند؛ مفاهیمی که با واژه‌ها ارائه و در زبان و خط ثبت شده و به دیگران و نسل‌های بعد منتقل می‌شود.^۴

بنابراین نایبنايان که امکان احساس مستقیم رنگ و تصاویر را ندارند می‌توانند مفاهیم رنگ، تابش‌های آن و دیگر ویژگی‌های تصویری را که بینایان درک و بیان کرده‌اند، به گونه‌ای از آن خود کنند. اگر نایبنا با مدد احساس بداند که شیر مایع است، برف سرد است و آب می‌شود، کاغذ نازک است و پاره می‌شود، و غیره، آن‌گاه این مفهوم را که همه

۱. همان، صص ۵۰-۴۹. ۲. همان، ص ۱۵. ۳. همان، ص ۱۵.

۴. ف. انگلس، آنتی دورینگ؛ ک. مارکس و ف. انگلس، آثار، ۲۰ / ۳۸؛ و. ا. لنین، ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم، آثار کامل، ۱۸ / ۵۰، ۲۳۸؛ و. ا. لنین، دفترهای فلسفی، آثار کامل، ۲۹ / ۳-۱۵۲، ۴-۱۶۳، ماتریالیسم دیالکتیک، مسکو، ۱۹۶۰، صص ۱۱-۳۱۰، ۳۲۷، ۳۰-۳۲۱؛ ا. گ. سبیرکین، فلسفه مارکسیستی، مسکو، ۱۹۶۳، ص ۲۳۰ [به زبان روسی].

آن‌ها به یک رنگ‌اند و سفید، از دیگران و از راه گوش درک می‌کند. او اطلاع پیدا می‌کند که گل محمدی و رخ معشوقه از لحاظ رنگ به هم مانندند؛ همچنین لعل، لب معشوقه و رنگ قرمز؛ مشک، زلف و رنگ سیاه و امثال این‌ها. آثار شاعران نابینایی چون بشاربرد، ابوالعلا معری، و شوریده شیرازی گواه این مدعاست. علاوه بر این متخصصان وجود بینایی غیرچشمی را ثابت کرده‌اند. در آزمایشی که اخیراً صورت گرفته، دخترکی که بینایی خود را خیلی زود از دست داده بود، نشان داد که او با انگشتانش تفاوت چند رنگ را تشخیص می‌دهد.^۱ رودکی نابغه می‌توانست از زمره اشخاصی با چنین قابلیت نادر باشد.

صدرالدین عینی در کتاب خود یادداشت‌ها درباره دانشمند نابینای مادرزاد، موسی خواجه، می‌نویسد که او را تأکید یکی از ملاها، درباره آن که نابینا نمی‌تواند بین رنگ‌ها فرقی گذارد و این فقط برای شخص بینا امکان‌پذیر است، به تعجب آورد. موسی خواجه تصورات و دانش خود را درباره رنگ با مثال‌ها بیان کرد و مناسبات اشخاص بینا را به این یا آن رنگ و تفاوت رنگ‌ها را از یک‌دیگر شرح داد.^۲ بنا بر نظر م. گراسیموف نمی‌توان پذیرفت که رودکی در آخر عمر بعد از دست دادن بینایی، نمی‌توانست تصویرهای بصری بیافریند، او دیگر «به درک نواز محیط مراجعه می‌کند و برای تصویر آن‌ها صور خیال تازه را پیدا می‌نماید».^۳ اولاً در همه شعرهای شاعران لزوماً تصویرهای بصری وجود ندارد، ثانیاً هیچ ممکن نیست که شاعر بینایی‌اش را در پیری گم کند و همراه آن قابلیت درک تصویری دوره بینایی‌اش را از دست بدهد. آهنگساز بزرگ آلمانی ل. بتهوون از ۲۷ سالگی از ناشنوایی، که به تدریج بیش‌تر می‌شد، رنج می‌کشید و در آخر عمر حتی صدای بلند ارکستر را هم نمی‌شنید، ولی این مانع آفریدن آثار بزرگ موسیقی جهان نشد.

همه آنچه تا کنون گفته شد بی‌اساس بودن آن ادعا را نشان می‌دهد که «اگر رودکی کور مادرزاد باشد، در آثار او تصویرهای بصری نباید وجود داشته باشد».

۱. گ. باشکیروا، «دخترک حیرت‌آور»، مجله دانش نیروست، ۱۹۶۵ م، ش ۹، صص ۲-۴۱؛ همچنین «از سر و صدای حیرت‌آور به تحقیق جدی»، مجله تکنیک جوانان، ۱۹۶۵ م، ش ۲، صص ۱۱-۸ [به زبان روسی].
۲. صدرالدین عینی، «بخارا»، یادداشت‌ها، ترجمه روسی، مسکو، ۱۹۵۷ م، ص ۲۰۷.
۳. م. گراسیموف، همان، صص ۷-۱۶، ۲۱.

برای اثبات این که رودکی را در اواخر عمر کور کرده‌اند نیز دلایل بی‌اساسی آورده‌اند. ی. برتلس با اشاره به ابیات قصیده «شکایت از پیری» تمایل زیارویان را مردی نابینا غیرممکن می‌داند. نباید پنداشت که همه آن دخترانی که شاعر زیبا دانسته، زیبا بوده‌اند. خلوت‌نشین بودن یا زن‌ها را به خود جلب نکردن ملازم نابینایی نیست. حنا الفاخوری دربارهٔ بشار بن برد می‌نویسد: «بشار زیبا نبود، کور بود و ظاهر بدقوارهٔ او بر خصلت‌های زشت و خوی بد علاوه می‌شدند... طبیعی است که این باعث انزجار عمومی می‌شد، ولی به فاسقی مشهور بود... هیچ چیز بشار را از ارضاء هوا و هوس باز نمی‌داشت. او همیشه به عیش و عشرت میل داشت...»^۱ معلوم می‌شود زبانی بوده‌اند که با وجود کور و بدقواره بودن بشار به او تمایل نشان می‌داده‌اند. رودکی مردی زنده‌دل، شادمان، ذکی، ظاهراً زیبا، سالم و قوی بود.

ی. برتلس در بیت زیر از رودکی، دلیل کور کردن وی را نشان می‌دهد:

صدر جهان جهان تاریک شب شدست از بهر ما سپیدهٔ صادق همی دمی^۲
 اما عبدالغنی میرزایف و اندری برتلس ثابت کرده‌اند که رودکی این‌جا دربارهٔ کور کردن سخن نمی‌گوید، بل که به واقعه‌هایی اشاره می‌کند که باعث غمگین شدن شاعر شده و شاید تهدید به عقوبت سختی شده باشد. راجع به آن واقعه‌ها نظر خود را بعد بیان می‌نماییم.

ابیات رودکی راجع به سه پیراهن که م. زند و م. گراسیموف به آن‌ها استناد کرده‌اند نمی‌توانند دلیل کور کردن رودکی باشند:

نگارینا، شنیدستم که گاه محنت و راحت سه پیراهن سلب بودست یوسف را به عمر اندر
 یکی از کید شد پر خون، دوم شد چاک از تهمت سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر
 رخم ماند بدان اول، دلم ماند بدان ثانی نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر
 مترجمان در مصراع آخر واژه «وصل» را به کلمهٔ بعد اضافه می‌کنند، حال آن که این‌جا اضافه از لحاظ دستوری لزومی ندارد، زیرا آن‌گاه جمله ناتمام خواهد بود: «نصیب من شود»، اگر خبر باشد «وصل آن پیراهن دیگر» مبتدا نمی‌شود. واژه «نصیب» با فعل بودن و شدن معنی سهم، حصه، قسمت را دارد. «وصل» میان مردمان معنی رابطهٔ عشقی و پیوند عشقی را دارد. ترجمهٔ م. زند «وصل با پیراهن» به زبان روسی هم درست

۲. ی. برتلس، همان، ص ۱۳۲.

۱. حنا الفاخوری، تاریخ الادب العربی، ۱ / ۹۰ - ۲۸۹.

نیست. اگر شعر را درست بخوانیم نه تنها این شعر دلیل کور کردن شاعر در پیری نمی‌شود، بل که بر عکس به کوری او در سال‌های جوانی که او به خوبان میل داشت، گواهی می‌دهد. م. زند و م. گراسیموف بیهوده در این بیت‌ها شکوه شاعر را به کور کردن جست و جو می‌نمایند. این شعر عشقی است، که هم خطاب به معشوق (نگارینا)، هم مانند کردن وضع خود به پیراهن یوسف، هم اندیشه وصل معشوق، به آن گواهی می‌دهند. در واقع، چه طور پیرمرد هشتاد ساله کور شده می‌تواند به خوب‌رویی مراجعت کند و درباره وصل سخن گوید؟ پر خون شدن رخ این‌جا به هیچ وجه معنی آن را ندارد که از کندن چشم، رویش خونین گشته است. آخر م. گراسیموف اثبات کرده است که این‌طور نشده است و چشمان رودکی را با آهن داغ کور کرده‌اند. این‌جا با اشک پر شدن رخ در نظر است. با لفظ «کید» نیز نه فریب دشمنان، بل که فریب و بی‌رحمی معشوق در نظر بوده است. این‌ها تصویرهای معمول و مشهور ادبیات فارسی‌اند: اشک خونین ریختن عاشق و فریب معشوق خوردن. همین تصویرها در اشعار دیگر رودکی هم به نظر می‌رسد:

در عشق چو رودکی شدم سیر از جان از گریه خونین مژه‌ام شد مرجان
 القصه که از بیم عذاب هجران در آتش رشکم دگر از دوزخیان^۱
 یا:

چشمم ز غمت به هر عقیقی که بسفت بر چهر هزار گل ز رازم بشکفت
 رازی که دلم ز جان همی داشت نهفت اشکم به زبان حال با خلق بگفت^۲
 درباره قلبی که از دست معشوق مجروح شده است، می‌گوید:

یوسف‌رویی کزو فغان کرد دلم چون دست زنان مصریان کرد دلم^۳
 در این ابیات، رودکی از بی‌رحمی و فریب معشوق سخن می‌گوید:

دل سیر نگرددت ز بیدادگری چشم آب نگرددت چو در من نگری
 این طرفه که دوست‌تر ز جانت دارم با آن که ز صد هزار دشمن بتری
 به این ترتیب واضح است که در شعر «سه پیراهن» رودکی در باره بی‌رحمی دشمنان و کور کردن سخن نرانده است، بل که نظر به معشوق دارد. می‌گوید: «نگارینا! روی من از فریب تو با اشک خونین پر شده است و دلم از ملامت تو ریش گشته است و آخر وصل به

۳. همان، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۱۵.

۱. آثار رودکی، ص ۱۲۳.

چشمان نابینای من بینایی می‌بخشد.» مصراع دوم بیت آخر در این باره است:

نسیم وصل تو ماند بدان پیراهن دیگر

در این شعر کوتاه، رودکی با تلمیح معادله‌های جالبی ایجاد کرده است: یوسف زیبا که عشق زلیخا را رد کرده است و نگار زیبا که عشق شاعر رد کرده است، یعقوب نابینا و شاعر نابینا و بینا شدن یعقوب نابینا از بوی پیراهن یوسف و بیناگشتن شاعر نابینا از وصل نگار.

رودکی در آخر قصیده «شکایت از پیری» درباره هدیه‌های امیر و نزدیکان او سخن می‌گوید:

بداد میر خراسانش چهل هزار درم درو فزونی یک پنج میر ماکان بود
ز اولیاش پراکنده نیز هشت هزار به من رسید بدان وقت که حال خوب آن بود^۱
و جمع بندی می‌کند:

چو میر دید سخن، داد دادِ مردی خویش ز اولیاش چنان کز امیر فرمان بود^۲
م. گراسیموف مصراع دوم را چنین ترجمه می‌کند: «اولیاش چنان کز امیر فرمان بود (عمل نکردند)» و سپس به این ترجمه نادرست به عنوان دلیل استناد می‌کند و می‌نویسد: «در این بیان مختصر شاعر کور شده، بدنام و مورد اتهام واقع شده حالت و وضعیت نامطلوب خود را به ژرفی منعکس کرده است.»^۳ در اصل این بیت فقط استنتاج ایات قبلی راجع به هدایاست و به رفتار امیران هیچ ربطی ندارد و آن را به تهمت و کور کردن شاعر ارتباط دادن، اساسی ندارد. این جا «اولیاش نه چنان» گفته نشده است، بل که «از اولیاش چنان» ثبت گشته است.

م. گراسیموف مصراع ذیل را نیز غلط شرح کرده است:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

او واژه‌های «فرو ریخت» را «یک‌باره ریختند» ترجمه کرده است. فعل «فرو ریخت» پایان یافتن عمل را نشان می‌دهد نه در یک وقت صورت گرفتن آن را. این مصراع را صدرالدین عینی چنین شرح می‌دهد: «البته با اندک مندرک پیری همه دندان‌ها نمی‌ریزد».^۴

۱. آثار رودکی، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. م. گراسیموف. همان، ص ۲۱.

۴. صدرالدین عینی، استاد رودکی، ص ۲۵.

اکنون کتاب مورد توجه م. گراسیموف، تجربه برقرارسازی چهره مستند بر مبنی اسکلت از پنج‌رود، را بررسی می‌نماییم. اگر گراسیموف واقعاً اسکلت رودکی را پیدا کرده باشد، پس تصویر اسکلت که در کتاب آمده است ثابت می‌نماید که رودکی در پیری کور نشده است، بل که کور مادرزاد بوده است. به نظر ما اگر م. گراسیموف درباره کور کردن از پیش نظر نمی‌داشت، خود کور مادرزاد بودن را در بررسی اسکلت به اثبات می‌رساند. توصیف اسکلت پیدا شده، فرض کور کردن رودکی را با اعمال زور دهشتناکی که ادعا کرده‌اند، مورد تردید قرار می‌دهد.

م. زند به واژه «سمل» در اثر نجاتی استناد می‌کند تا ثابت کند که «چشمان رودکی را کنده‌اند.»^۱ چنان که قبلاً متذکر شدیم، گراسیموف می‌نویسد که در اسکلت هیچ نشانه‌ای که حاکی از درآوردن چشم باشد، مشاهده نشده است؛ حتی استخوان خیلی نازک جدار کاسه چشم هم خراب نشده است. همه عناصر سطح داخلی کاسه چشم موجود است. چشمان فقط از بیرون توسط سوزاندن آسیب دیده‌اند، با یک تکه آهن داغ کور شده است که حتی تخم چشم آسیب ندیده و تغییر نکرده است.

اما باور کردن دشوار است که هنگام کور کردن با تکه آهن داغ، کاسه چشم آسیب نیند و جلادان چنان احتیاط‌کاری کنند که حتی استخوان نازک کاسه چشم خراب نگردد. تغییرات قسمت وسطی استخوان پیشانی گوشه بالایی چشم، که اثر آسیب دیدن عصب بالایی چشم است، نمی‌تواند دلیل کور کردن بشود. م. گراسیموف اعتراف می‌کند که چنین تغییرات گوشه بالایی کاسه چشم یک دفعه به وجود نمی‌آید، برای این امر سال‌ها زمان لازم است. بنا بر مشاهدات او، این تغییرات در جمجمه پس از بیماری که هیجده سال ادامه یافته بود، صورت گرفته است. رودکی بعد از کور شدن فرضی فقط سه سال زنده بود. پس این تغییرات در استخوان به‌خصوص در استخوان شخص کهن سال امکان‌ناپذیر است. می‌توان حدس زد که آسیب عصب بالایی چشم از دوره جنینی بوده و طفل کور به دنیا آمده است. روند تدریجی و طولانی تغییرات گوشه بالایی کاسه چشم را فقط به این صورت و منطقی می‌توان توضیح داد. اثر روشن تغییرات جمجمه و فقرات گردن که به عادت با سر به بالا کشیده راه رفتن کوران وابسته دانسته می‌شود نیز گواه این نظر است که م. گراسیموف نیز در تشریح اسکلت توضیح داده است. این تغییرات

۱. م. زند، صاحب‌قران شاعری، استاد رودکی، ص ۲۸.

بی‌شک نمی‌توانستند در مدت کوتاه در پیرمردی ۸۸ - ۸۰ ساله به وجود آیند. این تغییرات احتمالاً باید نتیجه سر را بالا کشیده راه رفتن از دوره جوانی باشد. اگر هنگام کور کردن مهره کمر و سه دنده شکسته باشد، پس محال است که شخص کهن سال این همه را به آسانی تحمل کند و بعد آن پویا باشد و زیاده پیاده‌گردی کند (- صفحات گذشته) تا تغییرات مذکور به وجود آید. در این مدت هم چنین نمی‌شود که سطح نوی مفاصل به وجود آید و فقرات جوش بخورند.

این همه بی‌اساس بودن فرضیه کور کردن رودکی را نشان می‌دهد. دلیل‌های گراسیموف گواه آنند که رودکی کور مادرزاد بوده‌است که این کوری در نتیجه آسیب دیدن اعصاب چشم در بطن مادر به وجود آمده‌است. با مرور زمان گوشه بالایی کاسه چشم تغییر یافته‌است و در نتیجه آن که تمام عمر با سر به بالا کشیده راه می‌رفته‌است در بنیان مجسمه و فقرات گردن او تغییرات به وجود آمده‌است. شکستگی مهره کمر و سه دنده در میان‌سالی امکان دارد بر اثر افتادن از اسب یا علت دیگری به وجود آید. طوری که م. گراسیموف نوشته‌است چون شکستگی فقط در اول دردناک بوده‌است، پس شاعر سالم و هنوز پیر نشده آن را آسان تحمل کرده‌است و به این امر نه خود او و نه دیگران توجه خاصی نکرده‌اند.

آثار خود شاعر هم به بی‌اساس بودن فرضیه کور کردن وی گواهی می‌دهد:

بسا که مست در این خانه بودم و شادان چنان که جاه من افزون بد از امیر و ملوک
کنون همانم و خانه همان و شهر همان^۱ مرا نگویی کز چه شدست شادی سوک^۲
ی. برتلس این ابیات را نقل نموده، نوشته‌است که شاعر در آخر عمر از شهرت و احترام و حتی بینایی محروم شده‌است.^۳ ولی در بیت گفته شده‌است که «اکنون همانم». اگر او را کور می‌کردند او می‌گفت: من دیگر همان نیستم، من تحقیر شده‌ام، عقوبت شده‌ام و از بینایی محروم گشته‌ام. مثل همین قصیده «شکایت از پیری»، که حدس می‌زنند پس از تبعید از دربار نوشته شده‌است، او فقط از سودن و فروریختن دندان‌ها سخن نمی‌راند و پیش از همه و بیش از همه از چشمان روشن که ظالمان بی‌رحم

۱. عبدالغنی میرزایف این مصراع را بی‌اساس، به عنوان دلیل برگشتن رودکی به زادگاهش نقل کرده‌است

(میرزایف، ابو عبدالله رودکی، ص ۱۱۷).

۲. آثار رودکی، ص ۸۸.

۳. ی. برتلس. همان، ص ۱۳۷.

محرورش کردند سخن می‌گفت. آخر وقتی که او «شکایت از پیری» را می‌نوشت، طوری که حدس می‌زنند از دربار دور و در روستای خویش بود و از کسی ترس نداشت. بیت آخر قصیده نیز دلیل کور کردن رودکی نیست:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم

این جا شاعر فقط درباره پیری و تغییر رفتار ممدوحان پیشین نسبت به خود سخن رانده‌است. چنین عباراتی در شکوه‌های پیری شاعران دیگر نیز دیده می‌شود. (← صفحات بعد).

م. زند برای تأیید این که رودکی در جوانی بینا بوده‌است، بیت زیر را از «شکایت از پیری» به عنوان دلیل می‌آورد:

همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود^۱
این بیت را می‌توان دلیل غیر قابل انکار فرضیه ما دانست، زیرا این بیت در شعر حسب‌حالی است نه در غزل. معنی بیت این نیست که رودکی همیشه به زلفان دلبران می‌نگریست و به سخنان سخن‌دانان گوش می‌داد. این افاده شاعرانه است و نشان از هوس زیاد دارد و به این معنی است که «همیشه به آن فکر می‌کردم و توجه داشتم».

روشن است که واژه‌های «چشم»، «نگاه» و «نگاه‌ها»، «نظر» و «دید» و نیز فعل‌های «دیدن»، «تماشا کردن» علاوه بر معنی اصلی، به معنی مجازی نیز استفاده می‌شوند. در زبان‌های فارسی و تاجیکی فعل‌های چشم به راه، چشم (به در) داشتن (بودن)، چشم افکندن، چشم بستن، چشم کردن، چشم رسیدن، چشم گشادن، چشم پوشیدن، روشن شدن چشم، زیر چشم داشتن، پیش چشم آوردن، به چشم کشیدن، چشم گرفتن و غیره بیشتر به معنای مجازی استعمال می‌شوند هر چند در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که به معنی اصلی به کار رفته‌اند. مثلاً در ضرب‌المثل: محنت کن، راحت بینی؛

در مصراع فردوسی: نکه کن سرانجام خود را بین^۲؛

هر جا که کنم نشست یا خاست چون درنگم غم تو آن جاست^۳

۱. م. زند، صاحب‌قران شاعری، استاد رودکی، ص ۲۷.

۲. نقل از کتاب م. فاضل‌اف، بند و حکمت‌ها، استالین‌آباد، ۱۹۶۱ م، صص ۱۱، ۱۳.

۳. امیر خسرو دهلوی، مجنون و لیلی، مسکو، ۱۹۶۴ م، ص ۱۶۱.

مشو غره حسن گفتار او نظر کن که چون است کردار او؟^۱
«هر چند بر صحیفه خاطر ملاحظه می‌نمایم و چشم بر جریده باطن می‌گشایم نقش
یک بیت، بل که یک حرف مرقوم نمی‌یابم.»^۲

جهان و جهان فریبنده را چنان کافریدی به چشم من آر^۳
مثال‌های فراوان استفاده از چنین واژه‌ها و فعل‌ها را به معنی مجازی می‌توان در زبان
روسی هم پیدا کرد. در فرهنگ زبان ادبی معاصر روسی و فرهنگ زبان روسی این مثال‌ها
نقل شده‌اند: نظر فرود آوردن یعنی تمایل نیک داشتن به کسی یا چیزی؛ نظر کوبیدن: به
کسی یا چیزی توجه زیاد داشتن. عبارت «در چشمان» معنی «در تصور» را دارد.
چرنیشفسکی نوشته‌است: «پوشکین اولین شاعری بود که در چشمان همه مردم روس
به چنین مقام والایی دست پیدا کرد.» فعل‌ها و عبارات نگاه کردن، چشم فکندن، از پس
چشم، در نظر داشتن، از نظر دور شدن، و... به معنی مجازی به کار می‌روند. همچنین
فعل‌هایی که با واژه «گوش» ساخته شده‌اند، به معنی مجازی به کار می‌روند: گوش
خاریدن، گوش داشتن، گوش نهادن، گوش کشیدن، گوش گشتن (برهان قاطع). به این
ترتیب حتمی نیست که عبارت «نظر من به آن بود» را فقط بینایان بتوانند استفاده کنند.
بنابراین بیت رودکی دلیل محکمی برای بینایی وی نیست و نمی‌شود برهان فرضیه
مذکور باشد.

قوی‌ترین دلیل بر ضد فرضیه کور کردن رودکی، گواهی معاصران اوست. سعید
نفیسی می‌پندارد که معاصران درباره‌ی اواخر زندگی رودکی سخن می‌رانند. اگر این طور
بود، دیگر دقیقی و ناصر خسرو رودکی را «تیره چشم و روشن بین» نمی‌گفتند، ابوزرعه
معمری نمی‌گفت: «اگر به کوری چشم، بیافت او گیتی را» و فردوسی نمی‌نوشت: «همه
نامه بر رودکی خواندند»، ابوحيان توحیدی او را کور مادرزاد نمی‌نامید و می‌گفت که
شاعر روشن بین دچار بدبختی شد و در پیری از بینایی محروم گشت. معاصران رودکی او
را نابینا، ولی روشن بین در خلاقیت دانسته‌اند.

بعضی از دانشمندان ما نیز سعی می‌کنند که گواهی معاصران رودکی را طوری دیگر

۱. از جامی، نقل از کتاب: م. فاضل‌اف، پند و حکمت‌ها، ص ۱۹۱.

۲. زین‌الدین واصفی، بدایع‌الوقایع، ۱ / ۲۸، به کوشش ا. بولدیرف، مسکو، ۱۹۶۱ م.

۳. همان، ص ۳۴۶.

تفسیر کنند. ی. برتلس بیت ناصر خسرو را نقل کرده و به این نتیجه رسیده است: «باید در نظر داشت که ناصر خسرو تقریباً یکصد و پنجاه سال پس از رودکی می زیسته است. هم چنین ناصر خسرو از نابینایی رودکی یاد می کند، ولی نمی گوید که رودکی کور مادرزاد بود.»^۱ می بینیم که گواهی ناصر خسرو برای آن که صد و پنجاه سال با زمان رودکی فاصله دارد مورد تردید قرار می گیرد، اما سخن دقیقی هم که فاصله ای با زمان رودکی ندارد به همان میزان مورد تردید قلمداد می شود.^۲

چنان که در فوق گفته شد، م. زند که گفته های ابوسعید ادریسی (د: ۴۰۵/ق/ ۱۰۱۵ م) را صحیح تر می داند، سعی می کند که گواهی هم عصر او، فردوسی، را مورد تردید قرار دهد و تأکید می کند که او برای استفاده از منابع متعدد تاریخی و ادبی فرصت نداشته و به روایات شفاهی درباره رودکی اکتفا نموده است. به نظر ما فردوسی برای دریافت اطلاعات ضروری راجع به رودکی، اصلاً به منابع تاریخی و ادبی احتیاجی نداشت. تولد فردوسی را بین سال های ۹۳۲ و ۹۳۵ ق می دانند.^۳ عبدالغنی میرزایف عقیده سعید نفیسی را در این باره که گواهی معاصران بر کوری رودکی به دوره آخر عمر شاعر منسوب است، تأیید می کند، ولی به عقیده او هم عصران در خصوص ضعف بینایی که کهن سالان بسیاری با آن مواجه می گردند، سخن رانده اند، با این حال هیچ کس جهت ضعف بینایی را کوری نگفته است. در خصوص آب مروارید که در پیری عارض می شود، م. گراسیموف می نویسد: «در آن زمان در شرق آب مروارید با موفقیت عمل جراحی می شد و رودکی هم امکان داشت که با عمل جراحی بینایی خود را برگرداند.»^۴ عبدالغنی میرزایف معتقد است که اطلاع ابوحیان توحیدی درباره کوری رودکی جنبه روایتی دارد و اساس آن بدفهمی است. ابوحیان علی بن محمد بن العباس التوحیدی تقریباً در سال ۳۱۰ ق/ ۹۲۲ م در نیشابور یا شیراز و بنا بر اسنادی دیگر در واسط به دنیا آمده است. وی نزد ابوسعید صیرفی (د: ۳۶۸ ق/ ۹۷۸ م) و ابوسلیمان محمد طاهر ابن بهرام منطقی سجستانی (د: ۳۹۱ ق/ ۱۰۰۰ م) دانش آموخته است. مدتی در خدمت وزرای آل بویه بود: ابن عمید، وزیر رکن الدوله (۵۹ - ۳۲۸ ق/ ۶۹ -

۲. همان، ص ۱۴۳.

۱. ی. برتلس. همان، ص ۱۳۲.

۳. ی. برتلس، همان، صص ۱۴۷ و ۱۹۳؛ ذبیح الله صفا، همان، صص ۴ - ۴۶۱. سال تولد فردوسی را سال های

۴. م. گراسیموف. همان، ص ۱۸.

۳۰ - ۳۲۹ ق/ ۱ - ۹۴۰ م می دانند.

۹۳۹م)؛ صاحب بن عباد وزیر معین الدوله (۸۵ - ۳۶۰ ق / ۹۵ - ۹۷۰م) و حسین بن سعدان، وزیر صمصام الدوله (۴ - ۳۷۳ ق / ۴ - ۹۸۳م).^۱

ابوحیان توحیدی با ابوعلی مسکویه^۲ رابطه تنگاتنگ داشتند. ابوحیان توحیدی در سال ۴۰۱ ق / ۱۰۱۰م، بیست سال قبل از ابن مسکویه (د: ۹ صفر ۴۲۱ ق / ۱۶ فوریه ۱۰۳۰م) درگذشته است. ابوحیان مؤلف کتب زیادی از جمله کتاب‌های صرف و نحو زبان فارسی است.^۳ کتاب *الهوامل و الشوامل* مجموعه روایات نیست، سؤالات ابوحیان توحیدی از ابوعلی بن مسکویه درباره مسائل فلسفی و پاسخ‌های ابن مسکویه به آن سؤال‌هاست. فروزانفر می‌نویسد، ابوحیان گفته است که رودکی کور مادرزاد بود، ابن مسکویه در پاسخ این را رد نکرده است. پس هر دو نابینایی شاعر را می‌دانستند. ابوحیان توحیدی نوزده سال داشت که شاعر درگذشت. او از ابن مسکویه بزرگ‌تر بود، بنابراین دلیل ندارد درباره کوری رودکی از زبان ابن مسکویه سخن بگوید. گمان می‌رود که هر دو از حوادث دولت سامانیان خوب آگاه بوده‌اند. استاد ابوحیان، ابوسعید صیرفی، با دربار سامانیان رابطه داشت؛ می‌دانیم که نوح بن نصر از ابوسعید صیرفی خواسته است به چهارصد سؤال، که بیش‌تر آن‌ها در باب لغت بودند، پاسخ گوید. همچنین ابوعلی محمد بن ابی‌الفضل محمد بلعمی در نامه‌ای سؤالاتی در مورد تفسیر قرآن از او نموده است.^۴ ابوحیان توحیدی و ابن مسکویه در بارگاه وزیر بویه ابن عمید خدمت می‌کردند. پدر ابن عمید، ابوعبدالله حسین بن محمد العمید وزیر مرداویج زیاری بود. پس از وفات مرداویج در سال ۳۲۳ ق / ۶۳۴م در خدمت ماکان بن کاکي بود.^۵ در ابتدای سال ۳۲۹ ق / نیمه دوم سال ۹۴۰م، ابوعلی بن ابی‌بکر محتاج ماکان را به قتل رساند و ابوعبدالله حسین را همراه اسیران دیگر به بخارا آورد. او مورد عفو قرار گرفت و به دیوان رسالت به

۱. یاقوت، معجم‌الادبا، Gibb memorial series, V. 1, ۴۰۷ - ۳۸۰، لیدن، ۱۹۱۱م؛ ذبیح‌الله صفا، همان، ص ۶۴۴. درباره سال‌های وزارت ابن وزیران ← E. de Zambaur. *Manuel de genealogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam*, Hannover, 1927, pp. 214-15.

۲. ذبیح‌الله صفا، همان، ص ۶۴۶؛ و نیز *The Encyclopaedia of Islam*, V. 1, p. 87-88.

۳. مهدی بیانی، «یک نمونه نثر فارسی از دوره رودکی یا قدیمی‌ترین نثر فارسی موجود»، *مجله دانشکده*

ادبیات، ۹ - ۱۳۳۸ ش، ش ۴ - ۳، ص ۵۹.

۴. صفا، همان، صص ۶ - ۳۵۵.

۵. ابن الاثیر، *الکامل*، ۸ / ۱۹۹.

خدمت تعیین گردید و در عهد حکمرانی نوح بن نصر با عنوان عمید سرپرست آن دیوان شد. ابوالقاسم علی بن محمد اسکافی نیشابوری معروف که نظامی عروضی حکایتی را در چهار مقاله به او اختصاص داده، مدتی تحت سرپرستی وی در دیوان رسالت خدمت کرده است. اسکافی پس از وفات ابو عبدالله عمید در عهد حکمرانی نوح، سرپرست این دیوان شد.^۱ ابو عبدالله عمید چند سال پس از ورود اسکافی به دیوان و کمی قبل از وفات نوح بن نصر دوم (د: ۳۴۳ ق / ۹۵۴ م) درگذشت.

پسر ابو عبدالله ابو الفضل بن عمید چه در زمان زندگی پدر و چه پس از فوت او در ری بود.^۲ ابن عمید پس از وفات ابوعلی قمی (۳۲۸ ق / ۹۳۹ م) وزیر رکن الدوله بویه شد و به عنوان دانشمند، شاعر و منشی برجسته، او را متنبی شاعر معروف عرب و دیگران ستایش کرده اند.^۳

جای هیچ شک نیست که ابن عمید هنگام وزارت، به وضع دولت سامانیان عموماً و بخارا خصوصاً توجه داشت و با پدر همیشه در ارتباط بود. تصور می شود که ابو حیان توحیدی و ابن مسکویه از ابن عمید درباره حوادث بخارا در اواخر حکمرانی نصر دوم احمد و زمان حکمرانی پسر او، نوح بن نصر دوم، و درباره بلعمی، رودکی و دیگران اطلاع حاصل می کردند. بنابراین اعتبار ابو حیان کم تر از ابن مسکویه نیست. این ها دلایلی محکمند و قابل مقایسه با اطلاعی که نجاتی درباره کور کردن رودکی می دهد نیستند، چه برسد به این که سخن نجاتی بر آنها ترجیح داده شود.

هم عصران رودکی، شاعران و دانشمندان معروف ابوزرعه معمری، دقیقی، ابو حیان توحیدی، فردوسی، و نیز ادیبان قرون بعد ناصر خسرو و عوفی، به هیچ وجه نمی توانستند در مورد وضع جسمانی شاعر معروفی چون رودکی اشتباه کنند. اگر رودکی در آخر عمر کور می شد، آنها حتماً در این باره می نوشتند، به خصوص اگر کورش کرده بودند. مثلاً درباره شاعر معروف نایبای عرب ابوالعلا معری می نویسند که او در چهار سالگی بر اثر آبله کور شده است، یعنی هم به سن و هم به علت از دست دادن بینایی اشاره کرده اند.

در واقع اطلاع نجاتی جنبه روایتی (حکایتی) دارد که سعید نفیسی و دیگران به

۲. همان.

۱. ثعالبی، *یتیمه الدهر*، ۳ / ۷ - ۱۸۸۶.

۳. ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ۸ / ۳ - ۶۴۲؛ صفا، همان.

پیروی از او باور کرده‌اند. چنان که گذشت، نجاتی گفته‌است: «رودکی... از رودک نسف، در خدمت نوح بن منصور (کان ملازم نوح بن منصور) بود، در آخر عمر کورش کرده‌اند (و قد سمل فی آخر عمره)». این نوح بن منصور نوه نصر دوم است که از سال ۳۶۵ تا ۳۸۷ ق / ۹۳ - ۹۷۶ م حکمرانی کرده‌است. این نوشته نجاتی باید توجه محققان را جلب نماید. در تاریخ ثبت است که به امر نوح بن نصر، ابوجعفر محمد کور شده‌بود، ولی نه رودکی، بل که پسر نصر دوم، برادر نوح بن نصر دوم. نام شخص کور شده با نام رودکی شبیه است (پیش از این اشاره شد که رودکی را بعضی منابع ابوجعفر محمد) به نظر می‌رسد که این دو نام و اطلاع تاریخی را خلط کرده‌اند. احتمال دارد این خلط کار نجاتی یا نویسندگان مآخذش بوده‌باشد.

چنان که آورده‌اند، ابراهیم بن احمد عموی نوح بن نصر و برادران نوح، ابوجعفر محمد و ابومحمد احمد در عصیان ابوعلی چغانی بر ضد نوح شرکت کردند. در ژانویه سال ۹۴۷ م ابوعلی و عموی نوح، ابراهیم بن احمد بخارا را تصرف کردند و خطبه به نام ابراهیم خوانده شد. نوح از سمرقند رفت. پس از دو ماه ابوعلی به علت دشمنی بخاراییان با او مجبور شد بخارا را ترک نماید و ابراهیم ابوجعفر محمد و ابومحمد احمد را آنجا گذارد. گردیزی اطلاع می‌دهد که ابوعلی، ابوجعفر محمد را جای خود نشاند. پس از رفتن ابوعلی، شاهزادگان با نوح مذاکره نمودند، او به آنها وعده عفو کرد، ولی پس از بازگشت به پایتخت دستور داد که آنها را از بینایی محروم سازند.^۱ ظاهراً همین اطلاع تاریخی اساس پیدایش روایت کور کردن رودکی شده‌است.

چنین اشتباهی در شرح دلایل تاریخی در ادبیات فارسی استثنا نیست. نگاهی اجمالی فقط به دو کتاب *مجمعل التواریخ فصیحی خوافی* و *چهار مقاله نظامی عروضی حد و سطح این اشتباهات را نشان می‌دهد.*

برای مثال: سال وفات ابن مسکویه، رودکی را شاعر دربار سلطان محمود غزنوی دانستن، کشته شدن نصر بن احمد به دست غلامانش (که درست آن امیر احمد است)، تاریخ جلوس اسماعیل سامانی و... اشتباهاتی است که در *مجمعل التواریخ فصیحی*^۲ دیده

۱. ابن مسکویه، *تجارب الامم*، ۲ / ۱۰۳، چاپ آمدروز، لندن، ۱۹۲۱؛ ابن الاثیر، همان، ۸ / ۲۴۶ و نیز -
بارتولد، *ترکستان نامه*، ۲ / ۲۵۶.

۲. *فصیحی خوافی، مجمعل التواریخ*، ۳ ج، نوس، مشهد، ۴۰ - ۱۳۳۹ ش.

می‌شود.^۱

محمد بن عبدالوهاب فزوینی در مقدمه چهارمقاله نوشته‌است: «از تتبع و تصفح دقیق چهارمقاله معلوم می‌شود که نظامی عروضی با وجود علو مقام وی در فضایل و تقدّم وی در فنون ادیبه در فن تاریخ ضعفی نمایان داشته و اغلاط تاریخی از قبیل تخلیط اسماء اشخاص مشهور به یکدیگر و تقدیم و تأخیر سنوات و عدم دقت در ضبط وقایع و نحو ذلک از وی بسیار صادر شده...» بعد به چند اشتباه نظامی عروضی در دو حکایت راجع به اسکافی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «و سهوهای عظیم و تخلیطات مضحک مصنف را در این دو حکایت به هیچ چیز مانند نتوان کرد جز بدان لطیفه که زمخسری در ربیع‌الابرار آورده که ترجمه آن این است: سلمی موسوس نزد جعفر بن سلیمان بر ضد مردی شهادت داد و گفت: خدای کار تو را اصلاح کند. او ناصبی، رافضی، قدری و جبری است، حجاج بن زبیر را که کعبه را هنگام لشکرکشی بر ضد علی بن ابی‌سفیان خراب کرده‌است، دشنام داد. جعفر به او گفت: نمی‌دانم به چه حسد برم - به دانش تو از روایات یا دانستن انساب؟ او گفت: خداوند امیر را به گرداند. من تا در همه این‌ها به حد کمال نرسیدم، از مکتب خارج نشدم.»^۲ نجاتی هم دچار اشتباهات تاریخی شده‌است: او نوح بن نصر را، که به کور کردن برادرش ابوجعفر محمد امر داده بود، با نوه او نوح بن منصور ممدوح رودکی، ابوجعفر محمد برادر نوح بن نصر را با جعفر بن محمد یا به روایت دیگر با ابوجعفر محمد رودکی تخلیط کرده‌است.

در تاریخ، کور کردن شعرا و دانشمندان ثبت نشده‌است. عادتاً شاه‌زادگان را کور می‌کردند تا عصیان نکنند، ولی شاعران و ندیمان را برای گناهان کوچک زندانی می‌کردند و برای گناه بزرگ به قتل می‌رساندند.^۳ طوری که معلوم است شاعر عهد غزنویان، مسعود سعد سلمان بیست سال در زندان بود، ادیب صابر ترمذی به امر آتسز خوارزمشاه در آمودریا غرق شد، خاقانی در قلعه شروان‌شاه محبوس بود، فلکی شاعر دیگر دربار شروان‌شاه مدت مدیدی در زندان بود و احتمالاً همان جا درگذشته‌است.

۱. مجمل‌التواریخ، ۱/ ۳۸۲، ۴۰۳، ۲/ ۵-۵۱، ۱۳۱.

۲. نظامی عروضی، چهارمقاله، صص ۷۰-۷۱.

۳. این نکته را ا. پ. پتروفسکی شفاهاً تأیید کرد و در بررسی مقاله حاضر در جلسه‌ای به طور مفصل توضیح

راوی داشتن رودکی هم که در بعضی شعرهایش به او مراجعه می‌کند، به کوری او شهادت می‌دهد. «مج» یا «مخ» که رودکی یاد کرده است تعبیرهای گوناگون یافته است. سعید نفیسی ثابت کرده است که در قرون وسطی شاعران، راوی داشتند. اگر شاعران از آواز بی‌بهره می‌بودند یا مردانی محتشم می‌بودند و قرائت شعر را از شئون خود بیرون می‌دانستند برای خویش راوی می‌گرفتند.^۱

ی. برتلس با نظر نفیسی در خصوص راوی داشتن رودکی موافق است. او در قصیده «شکایت از پیری» مصراع زیر را چنین ضبط کرده است:

تو رودکی را ای ماخ کنون همی بینی

و ماخ را که ماج هم ممکن خوانده شود، نام راوی می‌داند که شاعر را همراهی می‌کرده است. این نظر را سخن شمس فخری (قرن چهاردهم میلادی) تأیید می‌کند: «استاد سخن رودکی و راوی او مج.»

رودکی هم مج را راوی خود خطاب می‌کند:

ای مج کنون تو شعر من از برکن و بخوان
از من دل سگالش و از تو تن و روان^۲
عبدالغنی میرزایف راوی داشتن رودکی را قبول دارد، ولی با نظر نفیسی درباره علت راوی داشتن مخالف است. وی معتقد است که رودکی مطرب استاد و دارای آواز خوب بود، حتی در کهن سالی هم شعرهایش را در مجالس رسمی با نوای چنگی که خود می‌نواخت قرائت می‌کرد. او که به عنوان شاعر، و نیز مطرب و آوازخوان مشهور بود، هر چند دورانی ثروتمند و محتشم بود، قرائت اشعار خود را بر ذمه راوی نمی‌گذاشت. از سوی دیگر درباریان که به لذت بردن از آواز او و طرز خوب شعرخوانی او عادت کرده بودند به تعویض خواننده، بدون علت، راضی نمی‌شدند. از این رو عبدالغنی میرزایف می‌پندارد که رودکی شاید به علت ضعف پیری و از دست دادن صدای خوب، از راوی کمک می‌جست.^۳

ایران‌شناس گرجی د. کوییدزه شک دارد که شاعری که خود آوازخوان و مطرب چیره‌دست بوده، راوی داشته باشد. به نظر او واژه مج یا مخ که به عنوان نام راوی رودکی

۱. سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ۳ / ۱۹۲۴؛ نفیسی، محیط زندگی...، صص ۱۱ - ۴۱۰.

۲. ی. برتلس، همان، صص ۹ - ۱۳۸.

۳. عبدالغنی میرزایف، رودکی و جریان زندگی او، ص ۳۶؛ میرزایف، ابوعبدالله رودکی، صص ۵ - ۱۱۴.

پذیرفته شده است احتمال دارد به معنی ماه یا معشوقه باشد.^۱ نفیسی به جای «مج» خواندن «فخ» را به معنی «بت» پیشنهاد نموده است.^۲

در قصیده «شکایت از پیری» دو بار خطاب «ای ماه روی» ثقیل است، و در هر دو مورد هم وزن خلل دار شده است،^۳ بنابراین قضاوت کردن دشوار است که در اصل قصیده رودکی چه بوده است: نام یا توصیف «ماه روی». بیت رودکی که در آن به «مج» مخاطب است که «تو شعر من از برکن و بخوان» و نیز بیت شمس فخری که در آن مج «راوی رودکی» نامیده شده است، این را می‌رساند که رودکی واقعاً راوی داشته است.

به نظر ما رودکی راویانی داشته است که نه تنها اشعار او را قرائت می‌کردند، بل که ثبت می‌نمودند، و نیز برای او کتب و اشعار فارسی دری و عربی را می‌خواندند. کاملاً احتمال دارد که در مجلس امیر همراه رودکی شخصی بوده است که به رودکی آنچه راکه او نمی‌دید و بایستی بداند اطلاع می‌داد. همان شخص شاید اشعار رودکی را ثبت می‌نمود و در موارد ضروری آن‌ها را می‌خواند. از این رو باید حدس زد که رودکی چون شاعران دیگر نه فقط در پیری که او ضعیف گشته از صدا محروم شده بود، بل که خیلی زودتر در دوره فعالیت در دربار سامانیان راوی خود را داشته است و خطاب به «مج» این امر را ثابت می‌کند:

کوری کنیم و باده خوریم و بویم شاد بوسه دهیم بر دو لبان پری و شان^۴
جای شک نیست که این را نه پیر فرسوده، بل که شاعر جوان گفته است. اشعار رودکی که در کهن سالی سروده شده است، کاملاً آهنگ دیگری دارند.

این که رودکی با وجود آواز خوش چرا باید راوی داشته باشد، روشن است، زیرا شاعر نابینا به یاوری نیاز داشت که او را همراهی کند، هر چه لازم است برایش بخواند،

۱. د. کوبیدزه، همان، ص ۶۴.

۲. سعید نفیسی، محیط زندگی...، تکمله، ص ۵۵۲.

۳. سعید نفیسی در هر دو مورد «ماه روی» خوانده است:

همی چه دانی ای ماه روی مشکین موی تو رودکی را ای ماه روی همی بینی

(احوال و اشعار رودکی، ۳ / ۸۰ - ۹۷۸؛ محیط زندگی...، ص ۴۹۹). ولی در قصیده همه جا وزن «مفاعیلن فاعلن

مفاعیلن فاعلن» رعایت شده است و فقط در این دو مصراع وزن رعایت نشده است. و البته در شعر رودکی نباید

این طور بوده باشد. آثار رودکی، ص ۹۳.

اشعارش را بنویسد، از بر کند و برای دیگران بخواند.
از این مباحث برمی آید که فرضیه کور کردن رودکی مبتنی بر اقوال بی اساس و
دلیل های سست است. رودکی در واقع کور مادرزاد بوده است، ولی این به قدرت شاعر
نابغه برای آفریدن تصویرهای زیبای بصری که مخاطب را مبهوت می کند، خلل نرسانده
و ادیبان و پژوهشگران ورزیده را به اشتباه انداخته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی